

بھارت ان بی بی پاکستان...

گزارش ویرہ



2000

گزارش جهانی*

ناصر فکوهی

سال ۲۰۰۴ همان گونه که تصور می شد بیشتر از آن که بتواند راه حل هایی عملی و پایدار برای بحران های سیاسی - اقتصادی سال های پیشین بیابد، شدت و گستره این بحران ها را افزایش داد به صورتی که بسیاری از ناظران و تحلیل گران مسایل بین المللی، امروز بیش از پیش خود را در برابر این پرسش اساسی می یابند که آیا اصولاً می توان، پیش از بروز و تبلور واقعی یک اراده قدرتمند جهانی در تغییر روابط کنونی، برای نمونه پدید آمدن یک برتن وودز جدید، توانمند شدن حقیقی سازمان ملل متحد و بازنگری در ترکیب شورای امنیت، انتظار تغییری در روند فزاینده و خطرناک این بحران ها را داشت؟ با مروری بر حوادث این سال، بار دیگر و به سرعت مشخص می شود که اخبار مربوط به جنگ، تروریسم، فقر و نابسامانی ها هر روز در رأس همه خبرهای جهان قرار گرفته و در میان آن ها نکات مثبت و امیدوارکننده، کمابیش و به ناچار به فراموشی سپرده شده اند. در مقاله حاضر تلاش می شود با جمع بندی مهم ترین خبرهایی که در فاصله دسامبر سال ۲۰۰۳ تا دسامبر سال ۲۰۰۴ در جهان مشاهده شده اند، تصویری نسبتاً و تا حد امکان مستند از واقعیت های موجود عرضه کرد. البته این تصویر بدون شک انطباقی کامل با تمامی واقعیت ها ندارد و همواره می توان درباره تفسیرپذیری و آمیزه های متعدد و متنوعی که در مجموعه های خبری مختلف پدید می آیند به بحث و تأمل نشست. اما تیرگی عمومی و بن بست که شاید از مجموعه عرضه شده در این مقاله به چشم بیاید بدون شک گویای حقیقتی است که در عمق بحران کنونی وجود داشته و کمتر کسی ممکن است آن را نفی کند.

مقدمه

از نخستین ماه های سال ۲۰۰۴، چندین گردهم آیی بین المللی در پی آن برآمدند که بر لزوم پی گیری اهداف سازمان ملل متحد در کاهش فقر و نابرابری در جهان که با عنوان عمومی "اهداف هزاره" شناخته می شوند، تأکید کنند. در دهم تا دوازدهم این ماه کنفرانسی بین المللی درباره کار کودکان در فلورانس ایتالیا با حضور سازمان های غیردولتی، دفتر بین المللی کار، یونسف، یونسکو و بانک جهانی با تأکید بر آن که امروزه بیش از ۲۴۶ میلیون کودک در جهان در سخت ترین شرایط کار می کنند و برای تأمین آموزش این کودکان نیاز به بیش از ۱۱ میلیارد دلار سرمایه گذاری وجود دارد از کشورهای جهان دعوت کرد که با تشکیل پارلمان های کودکان به آن ها در احقاق حقوق شان کمک کنند. در همین ماه کنفرانس سازمان ملل درباره تجارت و توسعه (۱۹۲ عضو)، گزارشی را درباره کم توسعه ترین کشورهای به انتشار رساند که در آن نشان داده می شد که توسعه دهه ۱۹۹۰ که با رشد صادرات همراه بوده به ندرت به کاهش فقر منجر و برعکس سبب افزایش شتاب زده ای در ابعاد تجارت در این کشورها شده که اثرات سوء بر آن ها باقی گذاشته است. یازدهمین اجلاس همین کنفرانس نیز که در سیزدهم تا هجدهم ماه ژوئن در سان پائولو برزیل برگزار شد، بار دیگر بر لزوم تقویت و ایجاد تنوع در ساختارهای تولیدی کشورهای در حال توسعه تأکید کرد تا بتوان به نحوی شکست کنفرانس کانکان در سپتامبر سال پیشین را جبران کند. ابتکار دیگری هم از جانب کشورهای در حال توسعه در سیزدهم ژوئیه در چارچوب اجلاس وزرای کشورهای جنوب (پورت لوئیس - موریس) (با ۹۰ کشور عضو) خواستار ایجاد قواعد عادلانه تری در مناسبات بین المللی و کاهش یارانه های پرداختی کشورهای توسعه یافته به تولیدکنندگان داخلی شان شد.

در کنار این اقدامات، کشورهای توسعه یافته نیز در چند مورد تلاش کردند سهم خود را برای خروج از بحران فقر جهانی ادا کنند. برای نمونه در هشتم تا دهم ژوئن اجلاس گروه هشت در سی آیلند ایالات متحده مهلت به کشورهای بسیار مقروض جهان سوم را برای پرداخت قروض شان تا دو سال دیگر تمدید کرد. این کشورها هم چنین لزوم یافتن یک راه حل جهانی برای تهیه واکسن ایدز، حذف بدهی های عراق و ایجاد

چندین طرح برای حفظ صلح در جهان به خصوص در آفریقا با تربیت بیش از ۷۵ هزار سرباز تا سال ۲۰۱۰ را در کنار گسترش دموکراسی در خاورمیانه و شمال آفریقا و حل بحران خاورمیانه، جلوگیری از گسترش سلاح های کشتار جمعی، مبارزه با تروریسم بین المللی و افزایش امنیت بر مسیرهای حمل و نقلی را جزو برنامه های خود قرار دادند.

ابتکار مهم دیگری که در همین راستا به وسیله کشورهای توسعه یافته انجام شد تشکیل جلسه ای با حضور ۵۵ کشور در حاشیه پنجاه و نهمین مجمع عمومی سازمان ملل در بیستم سپتامبر بود که لولا، رئیس جمهور برزیل با حمایت ژاک شیراک (رئیس جمهور فرانسه)، ریکاردو لاگوس (رئیس جمهور شیلی)، و خوزه لوئیس رودریگز زاپاترو (نخست وزیر اسپانیا) مبتکر برگزاریش بودند تا راه های تدوین برنامه ای برای مبارزه با فقر و تأمین مالی برای هدف اصلی سازمان ملل در هزاره، یعنی کاهش فقر به نصف تا سال ۲۰۱۵ را بیابند و در این راه اجلاس بیش از هر چیز بر ایجاد یک مالیات جهانی تأکید کرد. با این وصف نقطه نظر صندوق بین المللی پول و بانک جهانی درباره این هدف به طور عمده ناامیدکننده بود: در پنجاه و نهمین مجمع سالانه این دو نهاد که در تاریخ یکم تا سوم اکتبر برگزار شد، هر چند عنوان گردید که اقتصاد جهانی به رهبری ایالات متحده و چین در سال ۲۰۰۴ رشدی پنج درصدی خواهد داشت که به دلیل افزایش بهای نفت در سال ۲۰۰۵ به ۴/۳ درصد کاهش می یابد، اما ج. ولفنسون (رئیس بانک جهانی)، هدف مزبور را غیرقابل دسترس اعلام کرد.

در طول همین سال سازمان ملل در ماه ژوئیه با انتشار گزارش برنامه توسعه خود با عنوان "آزادی فرهنگی در جهان متنوع" اقدامی بسیار مهم و مثبت را به انجام رساند و آن تأکید بر این امر بود که توسعه را نباید به صرف مسایل رفاهی از جمله بهداشت، آموزش و آزادی سیاسی محدود کرد و یکی از اساسی ترین حقوق انسانی در موقعیت های توسعه یافته، حق برخورداری انسان ها از هویت های فرهنگی مستقل است. در این گزارش مدل های جدید دموکراسی چند فرهنگی (برای مثال در افغانستان و آفریقای جنوبی) و گسترش سیستم های فدرال (نظیر کانادا هندوستان) به عنوان مثال هایی که می توانند در آینده الهام بخش تجارب جدید باشند مطرح شده بودند.



عکس: محمد پرویز

دوزخ نابسامانی‌ها

ماه دسامبر سال ۲۰۰۳ یکی از تلخ‌ترین حوادث تاریخ ایران را به ثبت رساند: به فاصله چند روز تا سال جدید میلادی در ۲۶ دسامبر زلزله‌ای به شدت شش ریشتر شهر بم را در حد بیش از ۷۰ درصد تخریب کرد و دست کم ۴۱ هزار نفر از هم‌میهمان ما را به کشتن داد. در مدت کمتر از ۴۸ ساعت بیش از ۱۴۰۰ کمک‌رسان از ۲۶ کشور جهان خود را به بم رساندند تا بتوانند در زمان کوتاهی که هنوز امکان امدادسانی وجود داشت گروهی از مردم را نجات داده و هم‌چنین شانس زنده ماندن مجروحان را افزایش دهند. با این وصف تعداد کسانی که تا انتهای دوره دو هفته‌ای کمک‌رسانی توانستند زنده از زیر آوارها بیرون کشیده شوند به شکلی باورنکردنی اندک بود و این عملیات بیش از هر چیز مرهمی بود بر درد معدود کسانی که توانسته بودند به صورت معجزه‌آسایی در میان آوارهای شهر تخریب شده زنده بمانند.

ایران یکی از کشورهایی است که در صدر جدول خطرات طبیعی قرار دارد. در طول چند دهه اخیر بارها و بارها زمین‌لرزه‌های کوچک و بزرگ هزاران هزار قربانی گرفته است و هر بار پس از حادثه، آن‌چه بیش از هر چیز خودنمایی کرده ضعف دستگاه‌های مختلف و نبود کوچک‌ترین آمادگی و هماهنگی میان آن‌ها برای مقابله با این حوادث بوده است. در دید بسیاری از ناظران خارجی آن‌چه در بم شاهدش بودند باور نکردنی می‌آمد: گویی زلزله در کشوری اتفاق افتاده بود که هرگز با حادثه‌ای مشابه در تاریخ خود برخورد نکرده باشد و هیچ یک از دستگاه‌های اجرایی آن، چه در بخش خصوصی و چه به‌ویژه در بخش دولتی، کوچک‌ترین برنامه‌ای برای پیش‌بینی‌های لازم، نظارت بر ساخت و سازها و در نهایت آمادگی برای سازمان دادن به اقدامات نجات پس از وقوع حادثه و مقابله با بحران نداشته باشند. آن‌چه همگان را شگفت‌زده می‌کرد آن بود که جامعه بین‌المللی با حساسیت و سرعتی بسیار بیش‌تر نسبت به این حادثه از خود واکنش نشان داد.

برای بسیاری از ناظران، بم در واقع بیش از آن‌که صرفاً تصویری باشد از عدم آمادگی کشور برای مقابله با حوادث و سوانح طبیعی که هر لحظه ممکن است در هر گوشه و کناری از این پهنه جغرافیایی اتفاق بیفتد، گویای عدم آمادگی مقابله با هرگونه بحران - اعم از بحران‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و یا طبیعی - بود. از سوی دیگر بم گویای آن بود که جهان امروز به‌رغم تمامی کاستی‌ها و مشکلات بزرگ و کوچکی که در آن وجود دارد، همواره دربردارنده پتانسیل‌های گسترده‌ای نیز هست که در صورت وجود توانایی‌های درونی و برخورداری از شناخت لازم از این جهان می‌توان از آن‌ها در جهت بهبود موقعیت‌های محلی بحرانی و یا غیربحرانی بهره برد.

آفریقا

پایان یک قاره؟



مناطق را به صورت هولناکی در معرض نابودی قرار داد. گستره این فجایع که باید نابودی جنگل‌ها را نیز به آن اضافه کرد یکی از دلایلی بود که سبب شد در هجدهم اکتبر، جایزه نوبل صلح به واگاری ماتای، وزیر محیط‌زیست کنیا که تلاش‌های وسیعی برای رشد مجدد جنگل‌ها در این قاره کرده است، داده شود و این نخستین باری بود که یک زن آفریقایی و فعالیتی در راه حفظ محیط‌زیست به دریافت این جایزه نایل شده‌اند.

درگیری‌های نظامی در قاره مشکل دیگر و بسیار سهمگین آن در طول سال ۲۰۰۴ بود چنان که در چندین قطعه‌نامه شورای امنیت سازمان ملل تلاش شد با ایجاد نیروهای حافظ صلح تنش‌های موجود کاهش یابند: در بیست و هفتم فوریه قطعه‌نامه ۱۵۲۸ بر تشکیل یک نیروی نظامی شش هزار نفره برای حفظ صلح در ساحل عاج تأکید کرد. در بیست و یکم ماه مه قطعه‌نامه ۱۵۴۵، ایجاد یک نیروی نظامی دیگر با ۵۶۵۰ نفر را برای کشور برون‌دی که پس از ۱۰ سال جنگ میان دولت و شورشیان "نیروی دفاع از دموکراسی" صلح اعلام شده بود، در نظر گرفته شد. در تاریخ ۳۰ ژوئیه همین سال نیز قطعه‌نامه ۱۵۵۶ شورای امنیت، دولت سودان را مسئول کشتارهای دارفور اعلام کرد و به ورود نیروهای فرانسوی به این کشور منجر گردید و قطعه‌نامه ۱۵۶۴ در هجدهم سپتامبر نیز بار دیگر به کشور سودان در مورد مسئولیتش در این تراژدی انسانی هشدار داد و آن را تهدید به مجازات‌های اقتصادی کرد. هفدهم اکتبر همین سال نیز یک کمیسیون تحقیق بین‌المللی برای بررسی قتل عام‌های دارفور تشکیل شد و سازمان ملل اعلام کرد که در این منطقه تاکنون بیش از ۵۰ هزار نفر به قتل رسیده‌اند.

شاید یکی از معهود نکات مثبت در طول سال ۲۰۰۴ در آفریقا حرکتی بود که ۱۵ کشور آفریقایی (از ۵۳ کشور) یعنی کشورهای آفریقای مرکزی، الجزایر، اوگاندا، برون‌دی، بورکینافاسو، توگو، رواندا، ساحل عاج، سنگال، کومور، لسوتو، لیبی، مالی و موریتانی در تصویب پروتکلی تشکیل دادگاه آفریقایی حقوق بشر به انجام رسانند که چشم‌اندازی هر چند کم‌رنگ را برای پیشرفت و توسعه در این پهنه بزرگ انسانی به وجود آورد.

حرکت آفریقا در سال ۲۰۰۴ بر سرایش سهمگین و نویدکننده‌اش بر زمینه دردناک بیماری، فقر و جنگ ادامه یافت. بیماری ایدز هم چنان معضل اصلی این قاره بود. بنابراین گزارش سازمان بهداشت جهانی که در ۱۱ مه منتشر شد این بیماری در حال حاضر به دلیل اصلی مرگ و میر بزرگسالان در جهان بدل شده است. هم‌اکنون بیش از ۳۸ میلیون نفر حامل ویروس در جهان وجود دارد و ایدز تا امروز سبب مرگ ۲۰ میلیون نفر شده است (در سال ۲۰۰۳، سه میلیون مرگ و میر از این بیماری مشاهده شده است). همین گزارش تأکید می‌کند که تنها هفت درصد از شش میلیون بیمار ایدز که بیماری در آن‌ها به مرحله نهایی رسیده است به داروهای لازم دسترسی دارند که در آفریقا این رقم به دو درصد می‌رسد. همین گزارش نشان می‌دهد که کشورهای آفریقایی از جمله به دلیل ایدز و قحطی امروز در بدترین موقعیت قرار گرفته‌اند و امید زندگی در هشت کشور آفریقایی (آنگولا، آفریقای مرکزی، زامبی، زامبیا، سوزیلند، سیرالئون، لسوتو، موزامبیک) به ۴۰ سال یا کمتر کاهش یافته است. از مهم‌ترین دلایل گسترش ایدز در آفریقا فقر گسترده‌ای است که سال‌های سال است بر این قاره حکم می‌راند به نحوی که امروز تنها بین ۶ تا ۲۵ درصد از آفریقایی‌ها دارای یک شغل مزدبهره هستند و در سال ۲۰۰۴ اجلاس فوق‌العاده سران اتحادیه آفریقا درباره فقر در هشتم و نهم سپتامبر در بورکینافاسو ۲۵ تن از رؤسای این کشورها را به همراه دبیران کل صندوق بین‌المللی پول و دفتر بین‌المللی کار برای برنامه‌ریزی برای کاهش فقر و افزایش اشتغال به گردهم آورد.

مصیبت‌های طبیعی در طول سال ۲۰۰۴ ضربه دیگری بود که بر بیکر نحیف این قاره وارد می‌شد: خشک شدن حوزه رودخانه نیجر (سومین رود آفریقا)، بیش از ۱۱۰ میلیون نفر از کرانه‌نشینان این راه آبی را با خطر قحطی و گرسنگی روبه‌رو کرده است و در این زمینه در بیست و ششم آوریل کنفرانسی با حضور ۹ کشور حاشیه‌ای این رود تشکیل شد. در ماه‌های اوت و سپتامبر همین سال نیز یورش گسترده ملخ‌ها در آفریقای غربی کشاورزی این

دور باطل جنگ و ترور

۱۰۰ نفر برای نظارت بر دولت تا هنگام انتخابات ژانویه ۲۰۰۵، تشکیل شد.

با وجود این، حاکمیت جدید تا پایان سال نتوانست قدرتی حقیقی و خارج از قدرت اشغال‌گران آمریکایی و بریتانیایی از خود نشان دهد. شورش شیعیان به رهبری مقتدی صدر از چهارم آوریل و ابتدا به صورت تظاهراتی گسترده در شهرهای نجف و شهرک صدر در حومه بغداد آغاز شد و در همان روزهای نخست به کشته شدن ۴۰ عراقی و ۱۲ آمریکایی منجر گردید. درگیری‌ها در روزهای بعد در شهرهای بصره (۷۱ کشته در ۲۱ آوریل)، فلوجه (۳۶ کشته در ۲۱ آوریل)، نجف (۲۴ و ۲۹ آوریل) ادامه یافتند. این شورش‌ها که تا اوایل ماه اوت ادامه داشتند سرانجام با محاصره مقبره حضرت علی (ع) و وارد شدن ضربات سهمگین به ارتش المهدی مقتدی صدر و به‌ویژه با دخالت آیت‌الله سیستانی و فراخوان او به آرامش، خاموش شدند. اما آدم‌ریایی‌ها و ترور در ماه‌های اوت و سپتامبر ۲۰۰۴ هم‌چنان در عراق ادامه داشتند به‌صورتی که از ماه مارس تا سپتامبر بیش از ۱۰۰ خارجی از جمله روزنامه‌نگاران، کارکنان شرکت‌های خیریه و حقوق بشر و بازرگانان و غیره ربه‌وده شدند و لاقلاً ۲۰ نفر از آن‌ها کشته شدند. این وضعیت در ابعاد چند هزار نفری در مورد خود عراقی‌ها وجود داشت: هزاران نفر از آن‌ها ربه‌وده شده و پس از اخذ پول آزاد می‌شدند. صدها نفر نیز برای انتقام‌جویی یا با اهداف سودجویانه به قتل می‌رسیدند و خرید و فروش گروگان‌ها میان دسته‌های تروریست بسیار رایج بود.

در تابستان سال ۲۰۰۴ بزرگ‌ترین رسوایی فرایند اشغال در عراق فاش شد و آن شکنجه زندانیان عراقی در زندان ابو‌غریب در حومه بغداد بود که ابتدا به وسیله شبکه تلویزیونی سی.بی.اس و سپس در شبکه‌های تلویزیونی عربی از طریق نمایش عکس‌هایی از زندانیان شکنجه شده فاش گردید. این عکس‌ها در فاصله ماه‌های اکتبر تا دسامبر ۲۰۰۳ به وسیله خود سربازان و درجه‌داران آمریکایی از قربانیان ششان تهیه شده بود و در آن‌ها رفتارهای تحقیرآمیز با زندانیان که اغلب برهنه شده و به کارهای پست و حرکات زشت و غیراخلاقی وادار شده بودند، دیده می‌شدند. البته جالب در آن بود که صلیب سرخ بین‌المللی از ماه آوریل ۲۰۰۳ به وجود شکنجه در عراق به وسیله اشغال‌گران (آمریکایی و بریتانیایی) اشاره کرده بود. رسوایی ابو‌غریب که آمریکایی‌ها

هر چند دستگیر شدن دیکتاتور عراق، صدام حسین در تاریخ سیزدهم دسامبر ۲۰۰۳ در تکریت شاید این توهم را به وجود می‌آورد که عراق به دورانی از آرامش نزدیک شده است، حوادث بعدی پوچ بودن این امر را در کمتر از چند هفته نشان دادند. به این ترتیب پیش در آمد سال ۲۰۰۴ میلادی در عراق هم‌چنان گروه بزرگی از اقدامات تروریستی و خونین بود. در روزهای ۱۵، ۱۷ و ۲۷ دسامبر سال ۲۰۰۳ و در تاریخ ۱۸ ژانویه سال ۲۰۰۴، ده‌ها مأمور پلیس و افراد بی‌گناه دیگر در بمب‌گذاری‌های متعدد در شهرهای خالديه، بغداد و کربلا به قتل رسیدند. ماه فوریه همین سال خونین‌ترین ماه در عراق بود زیرا ۲۵۰ تن از کارکنان و مسئولان رژیم جدید به قتل رسیدند. تنها در اول فوریه، ۱۰۹ نفر در اربیل و در دهم و یازدهم همین ماه بیش از ۱۰۰ نفر به قتل رسیدند. اغلب این افراد در جریان عملیات انتحاری سنی‌های عراقی کشته می‌شدند. در ماه مارس مراسم عاشورا در بغداد و کربلا که تعداد زیادی از ایرانیان نیز در آن شرکت داشتند با بمب‌گذاری دیگری به خون کشیده شد و بیش از ۱۷۰ کشته و ۵۰۰ زخمی بر جای ماندند. با این اوصاف قدرت جدید با اتکا به نیروی اشغال‌گران آمریکایی به فعالیت‌های خود ادامه داد به نحوی که در هشتم مارس قانون اساسی جدید عراق به تصویب رسید. از جمله نکات مثبت در این قانون تأکید بر حل مسایل قومی در چارچوب دولت عراق، حضور زنان در مجلس و دفاع از حقوق اقلیت‌ها بود. در این حال گروهی از قوانین در تمام طول سال بر آن بودند که اختیارات حکومت جدید را پس از تصویب قطعنامه ۱۵۴۶ شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر انتقال حاکمیت به عراق، که از تاریخ بیست‌ونهم ژوئن به اجرا در آمد، تقویت کنند. بنابراین قطعنامه باید تا پیش از پایان سال ۲۰۰۴ انتخابات برای تصویب قانون اساسی و تشکیل دولت به انجام رسیده و مأموریت نیروهای نظامی بین‌المللی تا تاریخ ۳۰ دسامبر سال ۲۰۰۵ پایان گیرد. به این ترتیب در ژوئن همین سال دولت موقت ایاد علاوی با ۱۶ وزیر شیعه، هشت وزیر سنی، هفت وزیر کرد، یک وزیر ترکمن و یک وزیر مسیحی تشکیل شد. در هفتم ژوئیه نیز قانون جدیدی اختیاراتی گسترده برای حکومت به علاوی داد و نیروی اطلاعاتی و امنیتی را تقویت کرد. درست یک ماه پس از این تاریخ نیز مجازات اعدام که در مارس سال ۲۰۰۳ به درخواست بریتانیا لغو شده بود، بار دیگر در هفتم اوت برقرار شد تا در مورد آدم‌ربایان، قاتلان و خرابکاران به اجرا گذاشته شود. در روزهای شانزدهم تا نوزدهم همین ماه نیز کنفرانس ملی عراق با شرکت بیش از ۱۳۰۰ نماینده برای انتخابات شورای ملی مرکب از



تصمیم گرفتند آن را تخلیه و تخریب کنند، در طول ماه‌های بعد بسیار بالا گرفت و تصویر بسیار تیره‌ای از کلی فعالیت‌های آمریکایی و بریتانیایی در این کشور ترسیم کرد. در هفتم می ۲۰۰۴، رونالد رامسفلد در برابر کمیسیون تحقیق کنگره آمریکا در عین حال که به دلیل مسئولیت خود در این ماجرا پوزش خواست، حاضر به استعفا نشد. برخی از متهمان در این ماجرا نیز محاکمه و محکوم به مجازات‌های سبکی شدند اما در مجموع مشخص شد که این شکنجه‌ها به دستور مقامات بالا و زیر مسئولیت سیا انجام شده و اهداف آن‌ها تخریب روحیه مخالفان بوده است.

رسوایی عمومی متحدان اشغال‌گر عراق در طول سال ۲۰۰۴ با انتشار چندین گزارش که نشان می‌دادند دلایل عنوان شده برای اشغال عراق، یعنی وجود سلاح‌های کشتار جمعی در این کشور، به طور کامل ساختگی بوده‌اند، باز هم تشدید شد. در چهاردهم ژوئیه این سال گزارش لردابین بانلر در بریتانیا به انتشار رسید که در آن کاستی‌های نیروهای مخفی بریتانیا برای توجیه جنگ عراق به شدت مورد انتقاد قرار گرفت و این که عراق دارای سلاح کشتار

جمعی بوده و به‌ظاهر می‌توانسته در عرض کمتر از ۴۵ دقیقه این سلاح‌ها را عملیاتی کند، به‌کل نادرست عنوان گردید. با این همه گزارش مزبور، تونی بلر، نخست‌وزیر را به زیر سؤال نبرد و حاضر به پذیرش تحریف آگاهانه اطلاعات در این مورد نشد. در تاریخ ششم اکتبر ۲۰۰۴ نیز گزارش سازمان سیا مبنی بر عدم وجود سلاح‌های کشتار جمعی (اعم از سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی، باکتریولوژیک و غیره) در عراق و توقف این برنامه‌ها در سال ۱۹۹۱ به انتشار رسید. بیلان بسیار ضعیف سازمان سیا در این مورد (هم‌چنان که در مورد پرونده یازدهم سپتامبر) سبب شده بود در سوم ژوئن ۲۰۰۴، جرج تننت، مدیر سیا مجبور به استعفا شود.

از اکتبر ۲۰۰۴ یورش گسترده نیروهای آمریکایی به شهرهای سنی نشین عراق به‌ویژه به فلوچه و سامره آغاز شد این حملات با بمباران گسترده این شهرها و سپس حمله بیش از ۱۲ هزار نیروی آمریکایی همراه بود و هر چند در اوایل نوامبر به‌ظاهر شهر فلوچه به تسخیر این نیروها درآمد، اما تنش در این شهرها هم‌چنان بسیار بالا باقی ماند.

فلسطین

مرگ
پیر مرد

دوره دهن
۳۶



عکس: Shaul Schwarz

روز یازدهم نوامبر ۲۰۰۴، یاسر عرفات رهبر تاریخی سازمان آزادی‌بخش فلسطین در سن ۷۵ سالگی، پس از چند هفته بستری شدن در پاریس برای آخرین معالجات در بیمارستانی نظامی، در گذشت و به دنبال مراسمی در قاهره در آخرین اقامتگاهش در فلسطین در شهر رام‌الله به خاک سپرده شد. عرفات، چهره‌ای بسیار مجادله‌آمیز بود که در نیم قرن زندگی سیاسی توانسته بود جنبش فلسطین را از حد چند سازمان شبه نظامی و وابسته به قدرت‌های عرب، به حد یک دولت (هر چند بسیار سست و پرتنش و نامنسجم) برساند و شیوه‌های مبارزه مسلحانه زیرزمینی خاص جنبش‌های فلسطینی را به روش‌های دیپلماتیک بدل کند و از این لحاظ چه دوستان و چه دشمنان، سهم او را در پایه‌گذاری کشور

فلسطین می‌پذیرفتند. با این وصف عرفات شاید حتی پیش از آن که به یک رهبر واقعی در میان رهبران عرب بدل شود، خصوصیات منفی این رهبران یعنی فساد مالی و پدید آوردن شبکه‌ای از نزدیکان و خویشاوندان خود را در رأس قدرت سیاسی، پیدا کرده بود و به همین دلیل نیز اسطوره او پیش از آن‌که به یک واقعیت بدل شود فرو پاشیده بود. عرفات پیش از آن‌که به اصول و واقعیت‌های سیاسی ببیند در پی یافتن تاکتیک‌هایی هر چه پیچیده‌تر بود تا بتواند در هر وضعیتی راهی برای گریز خود بیابد. "آشتباه" بزرگ و تاریخی او یعنی قرار گرفتن در کنار صدام حسین در جنگ او با کویت در حقیقت نه یک "آشتباه" بلکه یکی از چندین و چند "شگردهای" بود که وی تصور می‌کرد می‌تواند از طریق آن‌ها راه را

نیروهای امنیتی متعدد زیر فرمان خود را از طریق ادغام آن‌ها در یکدیگر به سه نیرو کاهش دهد.

منطقه خاورمیانه جدا از بحران گسترده اعراب و اسرائیل و جنگ عراق، در مجموع هم‌چنان سالی بسیار بحرانی را پشت سر گذاشت و چشم‌اندازهای بهبود اوضاع در آن بسیار کم رنگ بودند. در لبنان به‌رغم قطعنامه ۱۵۵۹ شورای امنیت به تاریخ دوم سپتامبر که خواستار خروج نیروهای خارجی از این کشور و عدم دخالت سوریه در سر نوشت این کشور شد، با رأی مجلس در سوم

برای رسیدن به اهدافش بگشاید. پیش قدم شدن او در فرایند صلح اسلو نیز، بیشتر از آن که نوعی واقع‌گرایی اندیشیده و از سر صلاح دید باشد، راهی بود برای یک "معامله" تاریخی برای به دست آوردن یک "حکومت خودگردان" که بیشتر به یک ویرانه شباهت داشت (و دارد) تا به یک کشور. ادوارد سعید بارها عرفات و دیگر رهبران فلسطینی را به دلیل همین فرصت‌طلبی‌ها که خود ناشی از عدم شناختشان از واقعیت‌های جهانی بوده به باد انتقاد گرفته بود.

سالی که با مرگ پیرمرد به پایان رسید در تمام طول عمر خود شاهد یک جنگ بی‌رحمانه بود. از یک سو، عملیات بی‌پایان انتحاری فلسطینیانی که با مرگ خود در شهرهای اسرائیل شهروندان این کشور را از امنیت و آرامش محروم می‌کردند و به آن‌ها یادآوری می‌کردند که شاید میراثی جز یک جنگ ابدی در انتظارشان نباشد و از طرف دیگر نیروهای اسرائیل که بارها و بارها سرزمین‌های اشغالی و مردمان‌شان را زیر بورش‌های بی‌رحمانه خود می‌گرفتند.

از دسامبر ۲۰۰۳ و با شکست مذاکراتی که بین ۱۲ نیروی مقاومت فلسطینی در قاهره برای تصمیم‌گیری در توقف عملیاتی ضد اسرائیل اتفاق افتاد، مشخص شد که سال ۲۰۰۴ برای فلسطین سالی مرگ‌بار خواهد بود. حملات اسرائیل از بیست و پنجم دسامبر و سپس در چهاردهم ژانویه به نوار غزه آغاز شد. اسرائیل در بیست و دوم مارس، شیخ یاسین (بنیان‌گذار حماس) را به قتل رساند و در ماه‌های بعدی بدون توجه به قطعنامه ۱۵۴۴ شورای امنیت به تاریخ نوزدهم مه در محکوم کردن کشتار فلسطینیان و هم‌چنین بدون توجه به محکوم شدنش در دادگاه بین‌المللی لاهه که در تاریخ ۹ ژوئیه، ساخت "دیوار امنیتی" خود در مناطق اشغالی را غیرقانونی اعلام کرد و خواستار تحریک ۲۰۰ کیلومتر ساخته شده تاکنون و پرداخت خسارت به فلسطینیانی که از این بابت زیان دیده‌اند، شد. برنامه ساخت دیوار را در طول ماه‌های اوت و سپتامبر همین سال تشدید کرد.

در این میان آریل شارون (نخست‌وزیر اسرائیل)، به‌رغم این که طرح او مبنی بر خروج اسرائیل از نوار غزه (در عین تقویت حضور اسرائیل از طریق مهاجرنشین‌ها در مناطق اشغالی و شرق بیت‌المقدس) و جابه‌جا شدن بیش از ۸۰۰۰ مهاجر اسرائیلی از این منطقه در دوم ماه مه در حزب خود وی لیکود رد شده بود، به دلیل بر خور داری از حمایت بیش از ۷۰ درصد از مردم این کشور، در چهاردهم آوریل از پشتیبانی آمریکایی نیز برخوردار شد و مجلس اسرائیل نیز با ۶۵ رأی مثبت در برابر ۴۵ رأی منفی در ۲۶ اکتبر آن را به تصویب رساند و مقرر کرد که تا پایان سال ۲۰۰۵ به اتمام برسد. البته اسرائیل دو روز پس از تصویب طرح در مجلس خود، بار دیگر نوار غزه را با ورود صد تانک در طول دو هفته مورد بورش قرار داد و بهانه‌اش برای این کار حملات موشکی علیه اسرائیل از این منطقه بود از این گذشته از ژوئیه همین سال با تصویب طرح شارون رقابت‌ها میان نیروهای رقیب درون حکومت خودگردان فلسطین تشدید شد و عرفات ناچار شد برای کنترل اوضاع تعداد



عکس: Shaul Schwarz

سپتامبر برای افزودن تبصره‌ای به قانون اساسی و امکان دادن به انتخاب مجدد امیل لحدود رییس جمهور طرفدار سوریه این کشور و جای‌گزین شدن دولت عمر کرمی در بیست و ششم اکتبر در جای دولت رفیق حریری، نشان داد که تا استقلال لبنان از سوریه هنوز فاصله زیادی وجود دارد. حملات تروریستی نیروهای بنیادگرا در عربستان سعودی (در ۲۱ آوریل، ۳۰ مه، ۶ ژوئن و ۱۸ ژوئن) موقعیت بسیار خطرناکی را در این کشور به وجود آورد که با حضور شش میلیون خارجی و از جمله ۲۵ هزار آمریکایی و ۳۰ هزار بریتانیایی مشکلات امنیتی فراوانی را پیش‌رو دارد. این حملات هم‌چنین علیه اهداف اسرائیلی در مصر (سه حمله تروریستی در هشتم اکتبر در شهرهای توریستی که اسرائیلی‌ها در آن‌ها رفت و آمد می‌کنند) به انجام رسید. در یمن نیز یک اسلام‌گرای شورشی به رهبری حسین بدرالدین الحطوطی در منطقه‌ای کوهستانی در شمال این کشور در ژوئن و ژوئیه همین سال، خبر از آن داد که این حرکات در آینده هم‌چنان ادامه خواهند داشت.

در نهایت در برابر گفتمان غالب ایالات متحده و اصرار بیش از پیش این کشور در دفاع از "پروژه خاورمیانه"، اعراب ناتوانی خود را در ایجاد تحول دموکراتیک و کاهش فساد و فروپاشی اجتماعی در کشورهای خویش در شکست اجلاس اتحادیه عرب در بیست و دوم و بیست و سوم ماه مه به نمایش گذاشتند و چشم‌اندازهای تیره‌ای را برای منطقه تصویر کردند.

نوزایی کشمکش‌های قومی

ویژگی اساسی سال ۲۰۰۴ در قاره آسیا تداوم و در بسیاری از موارد تشدید کشمکش‌های قومی-دینی بود. یکی از مهم‌ترین کانون‌های این خشونت‌ها در پاکستان قرار داشت. این کشور که فقر و توسعه‌نابافتگی در آن با تضادهای قومی-دینی و فساد سیاسی-اقتصادی در هم آمیخته است، سال‌هاست که چاره‌ای برای تداوم حیات دولتی خود جز از راه توسل به حکومت نظامیان نداشته است. پیش درآمد سال ۲۰۰۴ میلادی برای این کشور دو سوء قصد ناموفق به جان پرویز مشرف در اسلام‌آباد در چهاردهم و بیست و پنجم سپتامبر ۲۰۰۳ بود که به وسیله افراطیون مذهبی به انجام رسیدند و به دنبال سوء قصد دیگری که در آوریل ۲۰۰۲ علیه مشرف انجام شده بود، اتفاق می‌افتادند. نزدیک به دو ماه پس از این ماجرا در دوم مارس ۲۰۰۴، مراسم عاشورای شیعیان نیز در جنوب غربی این کشور با یک بمب‌گذاری که به کشته شدن ۵۰ نفر و زخمی شدن ۱۵۰ تن منجر شد به خون کشیده شد. در اواخر همین سال نیز در اماکن دینی مسلمانان در پاکستان و درگیری میان شیعیان و سنیان در این کشور بیش از ۷۰ کشته و ۱۰۰ زخمی بر جای گذاشت. بنابر آمار موجود از ابتدای دهه ۱۹۸۰ تا امروز بیش از ۴۰۰۰ نفر پاکستان را تشکیل می‌دهند و درگیری آن‌ها با سنیان به صورت یک سنت قدیمی در این کشور درآمده است. با این وجود مقامات پاکستانی در سال‌های اخیر تلاش زیادی داشته‌اند که این نوع درگیری‌ها را بر عهده گروه القاعده بیندازند که به ظاهر به مقصود بی‌ثبات کردن کشور دست به این اقدامات می‌زند. با این وصف نباید فراموش کرد که همین مقامات در بیشتر موارد بر خوردی جدی با تروریست‌های دینی نکرده و به این ترتیب گرایش‌های تعصب‌آلود را تقویت کرده‌اند.

پاکستان علاوه بر این گونه درگیری‌های قومی هم‌چنان با خطر تعارض‌های مرزی با هندوستان روبه‌رو بود. از پنجم ژانویه این دو کشور مذاکرات صلح خود را که از ژوئیه سال ۲۰۰۱ قطع شده بود، در اسلام‌آباد از سر گرفتند. با این وجود پورش گروهی با عنوان حزب مجاهدین در تاریخ بیست و سوم ماه مه همین سال به یک کاروان نظامی مسئول حفاظت از مرز دو کشور در منطقه سیناگار که به کشته شدن ۲۸ سرباز منتهی شد، صلح شکننده میان این دو کشور را در منطقه ایالت کشمیر هند بار دیگر با خطری جدی روبه‌رو کرد. با این همه خوشبختانه در تاریخ پنجم و ششم سپتامبر آتش‌بس بیست و سوم نوامبر ۲۰۰۳ کشمیر میان دو کشور تمدید شد.

در سایر نقاط قاره نیز کشمکش‌های قومی حوادث زیادی



آفریدند. در بیست و پنجم تاسی‌ام آوریل، کشمکش‌های دینی در مجمع الجزایر ملوک در اندونزی، بین مسلمانان و مسیحیان به کشته شدن ۳۷ نفر و زخمی شدن ۱۸۰ نفر منجر شد. این گونه از کشمکش‌ها پیش از این نیز در سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۲، ۵۰۰۰ نفر را به کشتن داده بود. در بیست و هشتم آوریل، خشونت در جنوب تایلند در قالب درگیری مقامات دولتی با جدایی طلبان مسلمان ۱۱۳ کشته به جای گذاشت و بدین ترتیب ناآرامی‌هایی که از آغاز سال در این منطقه آغاز شده بودند ادامه یافتند. باز هم در جنوب همین کشور در بیست و پنجم اکتبر، سرکوب تظاهرات اسلام‌گرایان به کشته شدن ۸۷ نفر انجامید که به دنبال خود موجی از سوءقصد‌ها و عملیات تروریستی را در دوازدهم و سیزدهم نوامبر به همراه داشت که باز هم ۶۰ کشته به جای گذاشت. در هفتم ژوئیه همین سال، گروه جدایی طلب بیرهای آزادی تاملیل، آتش‌بسی را که از فوریه ۲۰۰۲ با دولت به امضا رسانده بودند، زیر پا گذاشتند و یک حمله انتحاری در کلمبو در جاکارا تا ۹ کشته و ۲۰۰ زخمی بر جای گذاشت و گروهی با عنوان "جامعه اسلامی" مسئولیت این عمل را پذیرفت. کشور استرالیا در شهر بزرگ خود سیدنی نیز چند ماه پیش از این ماجرا شاهد شورش بومیان در یک محله شهری به دنبال مرگ مشکوک یک مرد جوان بود. در همین حال در تاریخ دوم تا چهارم اکتبر نیز شمال شرقی هند با بروز خشونت جدایی طلبان "جبهه ملی دموکراتیک" (بودولند) روبه‌رو بود که در ایالت‌های آسام و ناگالند ۶۹ کشته به جای گذاشت. در این ایالت‌ها سال‌هاست که بیش از ۲۰ گروه شورشی برای خودمختاری بیشتر مبارزه می‌کنند. در بنگلادش نیز در بیست و دوم اوت میتینگ حزب اپوزیسیون "عوامی" در داکا با یک بمب‌گذاری به خون کشیده شد و ۲۰ نفر کشته و ۲۰۰ نفر زخمی شدند. به دنبال این ماجرا بود که از تاریخ بیست و چهارم تاسی‌ام اوت اعتصاب عمومی اعتراض آمیزی این

کشور را فلج کرد، اعتصابی که از فوریه ۲۰۰۴، هجدهمین اعتصاب عمومی در این کشور بود. سرانجام در زمینه کشمکش‌های قومی باید به شروع محاکمه ابوبکر بشیر در جاکارتای اندونزی در بیست و هشتم اکتبر اشاره کرد که متهم به چندین سوء قصد از جمله بمب‌گذاری در هتل ماریوت در جاکارتا در اوت ۲۰۰۳ که به قتل ۱۲ نفر منجر شد، بود.

اما آن‌چه در سال ۲۰۰۴ در آسیا تاحدی مثبت به نظر می‌آید، افزایش نسبی گرایش‌های دموکراتیک بود. انتخابات عمومی در مالزی (بیست و یکم مارس)، انتخابات مجلس در سیریلانکا (دوم آوریل)، انتخابات عمومی در اندونزی (پنجم آوریل)، انتخابات مجلس در هند (بیستم آوریل تا دهم مه) که به پیروزی حزب اپوزیسیون "کنگره" به رهبری سونیا گاندی منجر شد و در پی اعلام انصراف وی برای برعهده گرفتن سمت نخست‌وزیری، برای نخستین بار یک سیک، نموتان سینگ، مأمور تشکیل دولت گردید، اولین انتخابات ریاست‌جمهوری با آرای عمومی در اندونزی (بیستم سپتامبر) و انتخاب نورودون سیهامونی به جای پدرش نوردون سیهانوک، به پادشاهی کامبوج (سیزدهم اکتبر) و حتی انتخابات افغانستان (به دنبال انتخابات مجلس لویه جرگه در هشتم دسامبر ۲۰۰۳ و تصویب قانون اساسی این کشور در آن، در تاریخ چهارم ژانویه ۲۰۰۴) که به پیروزی قابل انتظار و تا حدی قابل اعتراض حامد کرزای منجر شد (نوزدهم اکتبر) همگی گام‌هایی نسبی در جهت گسترش دموکراسی، هر چند هنوز بسیار سست، در آسیا به شمار می‌آیند.

سرانجام باید به پیشرفت نسبی دموکراسی و گشایش هر چه بیشتر چین به سوی جهان در سال ۲۰۰۴ اشاره کرد. این روند از ۹ دسامبر سال ۲۰۰۳ آغاز شد زمانی که انتخابات مجالس محلی چین برگزار شدند. در این انتخابات ۸ میلیون رأی‌دهنده، از میان ۶۷۰۰ نامزد، ۴۴۰۳ نماینده ۱۸ مجلس نواحی اداری را انتخاب کردند. در این انتخابات برای نخستین بار چند نامزد مستقل امکان شرکت یافتند و کارگران مهاجری نیز که می‌توانستند کار نایب خود را نشان دهند، حق رأی داشتند. در پنجم تا چهاردهم مارس ۲۰۰۴ نیز در دومین اجلاس دهمین مجمع ملی خلق چین در پکن، ون جیابائو (نخست‌وزیر)، پس از نخستین سال از حکومت خود، بار دیگر بر سیاست رشد اقتصادی خویش تأکید کرد. این مجلس با تغییر قانون اساسی چین حفاظت از مالکیت خصوصی را در آن تقویت و به حقوق بشر در آن اشاره کرد. رشد در نظر گرفته شده برای سال ۲۰۰۴ در چین ۷ درصد و کسری بودجه ۲/۵ درصد تولید ناخالص داخلی اعلام شد. کشور چین با سفرهای متعدد مقامات عالی‌رتبه خود به کشورهای غربی تمایل خود را به بازگشایی خویش نشان داد. در هفتم تا نهم دسامبر ۲۰۰۳ نخست‌وزیر چین، ون جیابائو موضوع تجارت جهانی و مشکل کره شمالی را در مرکز مذاکرات خود با جرج بوش قسرا داد. در فاصله دوم تا دوازدهم ماه مه سال ۲۰۰۴ نیز نخست‌وزیر چین سفری اروپایی به کشورهای آلمان، بلژیک، ایتالیا، بریتانیا و ایرلند انجام داد. چشم‌انداز روشنی در این سفر در تجارت آلمان با چین تا سال ۲۰۱۰

مشخص گردید که حجم مبادلات آن‌ها را در حد ۹۰ میلیارد یورو نشان داد. در ژانویه و فوریه همین سال نیز رئیس‌جمهور چین، هو جینتاو، سفری با همان اهداف به فرانسه و آفریقا انجام داده بود. تجارت چین با آفریقا در سال ۲۰۰۲، به ۱۲/۳ میلیارد دلار رسید که در طول ۱۰ سال ۷۰۰ درصد رشد را نشان می‌داد. با این وجود باید توجه داشت که بیلان چین در سال ۲۰۰۴ به‌طور کامل مثبت نیست، علاوه بر تداوم حاکمیت سیاسی حزب کمونیست و نبود آزادی‌های دموکراتیک واقعی، ساختار صنعتی این کشور در بسیاری موارد کهنه و کارگران در آن در رنج بسیار زیادی به‌سر می‌برند و خطرات زیادی آن‌ها را تهدید می‌کند. چین یکی از بالاترین میزان‌های تلفات و حوادث را در صنایع و معادن خود دارد تنها در ۱۰ ماه نخست سال ۲۰۰۳، ۱۳۲۸۳ (۹/۶ درصد بیشتر به نسبت ۲۰۰۲) کارگر در اثر سوانح کار در این کشور جان باختند. در بیست و سوم دسامبر همین سال انفجار گاز در جنوب غربی چین در شهرستان چونگ‌کینگ، ۲۳۴ کشته و ۹۰۰۰ مسموم برجای گذاشت. در ماه‌های آخر سال ۲۰۰۴ نیز هم‌چنان با انفجار در معادن سر و کار داریم در اکتبر، انفجار معدن ذغال سنگ در هنان، ۱۴۸ کشته بر جای گذاشت و در بیست و هشتم نوامبر انفجار دیگری در معدن ذغال‌سنگی در شمال شرقی ۱۷۵ کارگر را (تا آخرین اطلاعات رسیده) مدفون کرد. دست‌مزد پایین و سرمایه‌گذاری حداقل و تأسیسات کهنه باعث می‌شود که چین برخلاف بسیاری از کشورهای هم‌چنان به بهره‌برداری از معادن ذغال‌سنگ برای استفاده از این ماده به‌عنوان سوخت صنعتی و شهری ادامه دهد.

دو واقعه دیگر نیز در سال ۲۰۰۴ اهمیت زیادی در آسیا داشتند. یکی در ژاپن و دیگری در هند. در ژاپن، در ۱۲ اوت، دو بانک ژاپنی MTFG و UFG موافقت اصولی کردند که با یکدیگر ادغام شوند و بانک گروه میتسوبیشی یو.اف. جی را با دو دارایی ۱۴۰۰ میلیارد یورو به‌وجود آورند که نخستین بانک جهان شده و بانک آمریکایی سیتی‌گروپ را به مقام دوم خواهد رساند.

واقعه بسیار مهم دیگر در ۱۹ ژوئیه در هندوستان اتفاق افتاد و قوه قضاییه این کشور به بانک مرکزی هند دستور داد که به قربانیان فاجعه بوبال (۱۹۸۴) که به مرگ ۱۴۰۰۰ نفر به دلیل خروج گازهای سمی در شرکت آمریکایی "یونیون کارباید" منجر شده بود، ۱۵/۰۳ میلیارد روپیه (۳۲۶/۷ میلیون دلار) خسارت پرداخت کند.

آسیا در این سال هم‌چنان یکی از شکننده‌ترین پهنه‌های جغرافیایی در برابر سوانح طبیعی نیز باقی ماند. زلزله بم در دسامبر ۲۰۰۳ و سیل مخرب فیلیپین در نوامبر ۲۰۰۴ و زلزله‌های متعدد در ژاپن و حتی ایپیدی‌هایی چون آنفولانزای مرغی در جنوب شرقی آسیا از جمله این حوادث به شمار می‌آیند که از این لحاظ تفاوتی عظیم در میزان تلفات میان کشور توسعه‌یافته ژاپن با سایر کشورها دیده می‌شود.

آخرین روزهای سال ۲۰۰۴ نیز با یکی از بی‌سابقه‌ترین زمین‌لرزه‌های تاریخ به قدرت ۸/۹ ریشتر در اعماق اقیانوس هند همراه بود که آخرین بیلان آن (تا هنگام نوشتن این گزارش) بالغ بر ۱۴۰ هزار کشته در کشورهای ساحلی آن بود.



مشت آهنین

نمی‌شود زیرا او پیش از اجرایی شدن قانون اساسی ۱۹۹۶ به این سمت انتخاب شده بود. این امر یک روند غیردموکراتیک را که در واقع در پی تثبیت قدرت روسیه در اوکراین به هر قیمت است، نشان می‌داد. اوکراین هم‌بستگی و تمایلات روسیه خواهانه خود را لااقل در دو مناسبت در این سال نشان می‌دهد نخست در بیست و چهارم مه، هنگامی که در کنار روسیه، قزاقستان و روسیه سفید (بلاروس) در اجلاس پالتا، موافقتنامه‌ای را برای ایجاد یک فضای اقتصادی مشترک به امضا می‌رساند و سپس در یازدهم سپتامبر همین سال، زمانی که در اجلاس کشورهای مشترک‌المنافع مستقل پس از واگذاری ریاست لیونید کوچما، رئیس‌جمهور اوکراین به پوتین، همه این کشورها سیاست‌های سرسختانه روسیه را که زیر لوای مبارزه با تروریسم در حقیقت در پی استقرار مشت آهنین خود است، تأیید می‌کنند. اما بحران انتخابات ریاست‌جمهوری زمانی آغاز شد که نتایج این رأی‌گیری مورد اعتراض اپوزیسیون قرار گرفت که به تقلب‌های گسترده در آن‌ها اشاره کرد. نامزد روسیه در این انتخابات، نخست‌وزیر ویکتور یانوکویچ بود (که سرانجام به جای لیونید کوچما) خود را مطرح کرده بود، در حالی که نامزد اپوزیسیون که مورد تأیید اتحادیه اروپا و آمریکا نیز هست، ویکتور یوشچنکو بود. در این انتخابات در حقیقت دو پارگی اوکراین میان مناطق شرقی، صنعتی و به‌شدت زیر نفوذ روسیه و مناطق غربی، نیمه صنعتی نیمه کشاورزی و به‌شدت متمایل به پیوستن به اتحادیه اروپا دیده می‌شد. اپوزیسیون به دستگاه حاکم اتهام می‌زند که در عمل بدل به زانده‌ای از مافیای حاکم بر روسیه شده است. دو سفر رسمی پوتین پیش از دور نخست و بین دو دور انتخابات در حمایت از یانوکویچ و سفر

سال ۲۰۰۴ در منطقه روسیه و اروپای شرقی با وقایعی آغاز و پایان گرفت که به‌خوبی نقش کلیدی روسیه و تمایل عظیم این کشور را در بازسازی امپراتوری شوروی سابق در قالب‌های جدید و به‌طور عمده غیردموکراتیک را نشان می‌دهد. اگر در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ در زمان فروپاشی این امپراتوری و از میان رفتن قدرت مطلق حزب کمونیست و نظام پلیسی امنیتی آن زیرحاکمیت سازمان ک.گ.ب، کسی ادعا می‌کرد که پس از گذشت ۲۰ سال، رهبر همان سازمان در رأس دولت جدید روسیه قرار خواهد گرفت و همه برنامه‌ریزی‌ها را برای تداوم بخشیدن به این موقعیت و بازسازی شوروی انجام خواهد داد، هیچ‌کس نمی‌توانست باور کند ولی این دقیقاً همان چیزی است که در برابر چشمان ما می‌گذرد.

در آخرین ماه سال ۲۰۰۳، در فاصله پنجم تا نهم دسامبر، گروهی از بمب‌گذاری‌ها و عملیات انتحاری از جمله در قطاری در جنوب غربی کشور و هم‌چنین در مرکز شهر مسکو، که به تروریست‌های چینی نسبت داده می‌شد روسیه را در وحشت فرو برد. در پایان این سال یعنی در آخرین روزهای ماه دسامبر ۲۰۰۴ نیز بحران اوکراین به نقطه اوج خود رسیده و در عمل روسیه را از یک سو و جهان غرب را از سوی دیگر، در مقابل یکدیگر قرار داد. در فاصله این دو واقعه نیز همه رویدادهای این منطقه در رابطه مستقیم یا غیرمستقیم با روسیه و اراده‌گرایی قدرت‌جویانه این کشور قرار داشتند.

ماجرای اوکراین از ۳۰ دسامبر سال ۲۰۰۳ آغاز شد که دادگاه قانون اساسی این کشور اعلام کرد ممنوعیت نامزد شدن برای بار سوم در انتخابات ریاست‌جمهوری شامل حال لیونید کوچما

شتاب زده یانوکویچ در بحوحه بحران پس از رأی پارلمان در اعلام عدم صلاحیت او در ابتدای دسامبر به روسیه برای ملاقات با پوتین، نشان دهنده وابستگی شدید حاکمیت اوکرایین به روسیه بود. به هر رو در آخرین روزهای سال ۲۰۰۴، بحران اوکرایین که احتمال دارد با میانجی گری اتحادیه اروپا از یک سو و روسیه از سوی دیگر به یک انتخابات مجدد (بدون آن که نتیجه آن معلوم باشد) کشیده شود، این کشور را تا مرز تجزیه و تافلج شدن کامل اقتصاد آن به دلیل تظاهرات گسترده خیابانی پیش کشید. از جمله موارد نارضایتی در اوکرایین می توان به تداوم وابستگی نظامی این کشور به روسیه نیز اشاره کرد. روسیه اوکرایین را هنوز به مثابه انباری برای بیش از ۲/۵ میلیون تن مهمات کهنه خود در ۱۸۷ انبار که اکثر اوقات در نزدیک شهرها قرار دارند نگه داشته است. در ششم ماه مه ۲۰۰۴، آتش سوزی انبار مهمات در ملیتوپول به مرگ پنج نفر و تخلیه جمعیت در شعاع ۱۰ کیلومتری منجر شد و در مارس همین سال مقامات اوکرایینی از گم شدن رد چند صد موشک زمین به هوا سخن گفتند که خطر ورود این تسلیحات را در مدارهای تروریستی مطرح می کرد.

پیروزی نهایی یوشچنکو در انتخابات در آخرین روزهای سال ۲۰۰۴ با ۵۲ درصد آراء نشان دهنده نکته ای بسیار مثبت در بحران اوکرایین بود؛ بروز شورانگیز اراده مردمی که توانستند در برابر مافیاهای حاکم، از خود مقاومت نشان دهند و این امر سبب می شود که روسیه به ناچار در معاملات آینده خود تجدید نظر کند.

بحران چچنی و تروریسم در روسیه، عامل دیگری است که به صورتی پیوسته برای توجیه افزایش قدرت خودکامه در روسیه مورد استفاده قرار می گیرد. پس از سوء قصد های دسامبر ۲۰۰۳، در ششم فوریه ۲۰۰۴ انفجار بمبی در مترو مسکو، سبب کشته شدن ۴۰ نفر و زخمی شدن بیش از صد نفر شد. در نهم مه، احمد کدیروف رهبر طرفدار روسیه در چچنستان ترور شد. در بیست و دوم ژوئن، جنگجویان چچن به اینگوشی (در قفقاز) حمله کردند و در سه شهر بیش از ۱۰۰ نفر از نیروهای انتظامی را کشتند. سرانجام زمانی که در بیست و نهم اوت همین سال با انتخابات مجلس در چچنستان، الوالخانوف، نامزد طرفدار روسیه با ۷۳ درصد آرا جایگزین احمد کدیروف می شود، استقلال طلبان انتخابات را نپذیرفته و نرخ مشارکت اعلام شده (۸۵ درصد) را زیر سؤال می برند. واکنش خشونت آمیز به این انتخابات به سرکردگی شمیل بسایف، با حمله بیش از ۴۰ تروریست در اول تا سوم سپتامبر در اوستی شمالی در شهر بسلان، ظاهر شد که بیش از هزار کودک در یک مدرسه را به گروگان گرفتند. نیروهای محلی نه همراه نیروهای کمکی که به سرعت از مسکو برای آنها فرستاده شدند، بالاترین میزان از ناتوانی، بی مسئولیتی و ندانم کاری را در این بحران از خود نشان دادند. آنها تنها تمایلی داشتند از خط مشی "مشت آهنین" مسکو تبعیت کنند که در واقع در طول سال های گذشته جز افزودن بر شمار قربانیان تروریسم حاصلی نداشته است. در نتیجه حمله ای غیر سازمان یافته و واکنشی به مدرسه باعث کشته شدن اکثریت گروگان ها (بیش از ۵۰۰ نفر که رقم دقیق آن مشخص نشد) و

زخمی شدن تمامی آنها و کشته شدن ۳۱ گروگان شد. مدیریت نابسامان این بحران بار دیگر موقعیت آشفتنه و بحران زده روسیه و عمق فروپاشی سیستم و حاکمیت های مافیایی آن را نشان می دهد. در این میان پرونده شرکت نفتی یوکوس، که در شانزدهم ژوئن محاکمه رییس سابق آن میخائیل خودورکوفسکی، ثروتمندترین مرد روسیه با ۱۵ میلیارد دلار ثروت، آغاز شد. گویای تضاد میان مافیاهای مختلف در این کشور است. دولت روسیه برای سال های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱، هفت میلیارد دلار مالیات از یوکوس طلب می کند و آماده است که دارایی های این شرکت را برای تأمین این مبلغ به فروش برساند.

واکنش روسیه در برابر گسترش تروریسم، به صرف تمایل بیشتر بر افزودن قدرت "مشت آهنین" است. پوتین که با انتخابات مجلس دوما در هفتم دسامبر ۲۰۰۳ توانسته بود به ۳۷ درصد آرا دست یابد و در انتخابات ریاست جمهوری نیز در چهاردهم مارس، ۷۱ درصد آرا را با کنترل کامل رسانه ها و قرار دادن سایر نامزدها در موقعیت های نابرابر، به دست بیاورد، در سیزدهم سپتامبر، ده روز پس از بحران بسلان با تغییری که در قانون انتخابات به وجود آورد انتخاب فرمانداران مناطق و رؤسای جمهوری های خودمختار را نیز به مجالس محلی، به پیشنهاد رییس دولت، واگذار کرد و از آرای عمومی در آورد.

گرایش های غیردموکراتیک در زیر نفوذ مستقیم روسیه در سایر کشورهای شوروی سابق نیز در این سال تداوم یافتند. در نوزدهم سپتامبر و سوم اکتبر انتخابات مجلس در قزاقستان با پیروزی حزب "وطن" رییس جمهوری، نورسلطان نظربایف همراه بود و نمایندگان مستقل و اپوزیسیون در آن نقش بسیار کم رنگی داشتند. همین ماجرا به گونه ای دیگر در هفدهم اکتبر ۲۰۰۴، در رفراندوم اساسی روسیه سفید (بلا روسی) که به نامزدی برای سوم آلکساندر لوکاچنکو در پایان سال ۲۰۰۶ موافقت کردند و انتخابات مجلس که در آن ۱۰۷ نماینده از ۱۱۰ نماینده در دور نخست وارد مجلس شده و هیچ نماینده ای از اپوزیسیون به مجلس راه نمی یابد، دیده می شود.

با این وصف پیشرفت دموکراسی در اروپای شرقی در خارج از حوزه نفوذ روسیه به طور کامل بارز است: انتخابات اروپایی سیزدهم ژوئن در مجارستان، لتونی، لیتوانی، لهستان و جمهوری چک به پیروزی اپوزیسیون می انجامد. انتخابات مجلس نیز در کشورهای صربستان (سیزدهم و بیست و هفتم ژوئن)، اسلونی (سوم اکتبر) و لیتوانی (دهم و بیست و چهارم اکتبر) با روی کار آوردن اپوزیسیون ها، گویای بالا رفتن ظرفیت های دموکراتیک و سلامت در رأی گیری هاست.

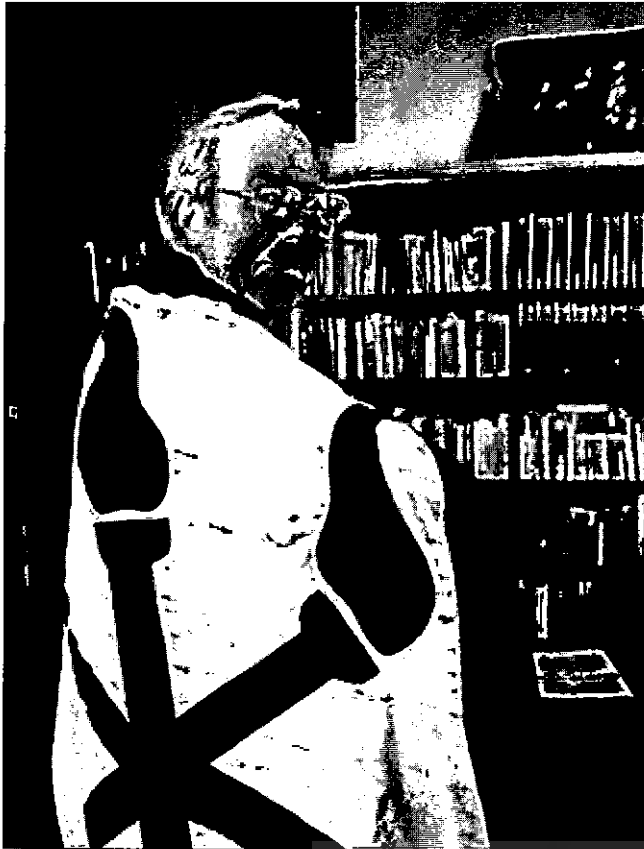
در مجموع می توان نتیجه گرفت که نفوذ منفی روسیه تا زمانی که این کشور راه حلی برای خروج خود از بحران تخریب دولت و بازسازی آن بر شبکه ای از مافیاهای سیاسی - اقتصادی نیابد، به شدت ادامه یافته و می تواند خطرات بی شماری را برای جهان، لااقل در بعد تسلیحاتی آن و به دلیل آن که روسیه در حال تبدیل شدن به یکی از منابع و سرچشمه های تغذیه تروریسم

رویای اتحاد

در جهان آشفته، بحران زده و پرتنش که ما در سال ۲۰۰۴ شاهد آن بودیم، اروپای غربی را باید یکی از مناطقی دانست که کمترین تنش ها و مشکلات در آن دیده می شد (البته این امر همان گونه که خواهیم دید بسیار نسبی است) و این شاید خود گویای ارزشمند بودن پروژه ای است که قاره اروپا برای خود و در یک معنا برای جهان عرضه می کند: یک پروژه سیاسی - اجتماعی مبتنی بر رشد و توسعه پایدار، هم بستگی اجتماعی و هدایت سیستم های ملی، منطقه ای و جهانی به سوی کاهش نابرابری ها، عادلانه کردن روابط و توسعه بیشتر. قدم نخست برای این پروژه پس از تشکیل اتحادیه و انسجام اقتصادی آن، حرکت به سوی انسجام سیاسی آن است که با تصویب قانون اساسی اروپا در بیست و نهم اکتبر ۲۰۰۴ در رم به وسیله ۲۵ رییس دولت و حکومت به انجام رسید و فرآیند تصویب مجالس و مردمان اروپا را برای قطعی شدن این قانون آغاز کرد. شش ماه پیش از این در اول ماه مه، با پیوستن کشورهای استونی، اسلواکی، اسلونی، جمهوری چک، قبرس، لتونی، لهستان، لیتوانی، مالت و مجارستان به اتحادیه اروپا رقم کشورهای این اتحادیه به ۲۵ کشور و جمعیت آن به ۴۵۰ میلیون نفر رسید. کمی پیش از این در دوم آوریل، با گسترش پیمان آتلانتیک شمالی به سوی شرق با پیوستن استونی، اسلواکی، اسلونی، بلغارستان، رومانی، لتونی، لیتوانی به آن که پیوستن پیشین جمهوری چک، لهستان و مجارستان در ۱۹۹۹ به آن را تکمیل می کرد، قدرت نظامی اروپا نیز تقویت شده و مرکز ثقل آن به سمت شرق منتقل شد.

موفقیت و درخشش پروژه اجتماعی - اقتصادی اروپا هم چنان عاملی است که می تواند تمایل به پیوستن اتحادیه را به عاملی اساسی در سیستم های توسعه یافته بدل کند. نمونه ترکیه از این لحاظ بسیار گویاست. در بیست و یکم ماه مه، احمد نجاد با صحنه گذاشتن بر تغییر قانون اساسی این کشور برای انطباق دادن آن با قوانین اروپایی فرآیند از میان برداشتن دادگاه های ویژه علیه تروریسم، اولویت دادن به معاهدات بین المللی در صورت تضاد با قوانین ملی، از میان رفتن هر گونه استناد به مجازات اعدام در قانون اساسی (که در قوانین جزایی از میان رفته است) و محدود کردن هر چه بیشتر نقش ارتش در حیات مدنی و سیاسی کشور را تشدید کرد. در بیست و ششم سپتامبر نیز ترکیه دست به اصلاح قوانین جزایی خود زد تا آزادی های دموکراتیک را در این کشور افزایش دهد، امکان شکنجه را از بین ببرد، تحمل جنایت را به دلایل "شرافتی" ناممکن کند و از "جنایی کردن" زنا که شاخه تندروی حزب "عدالت و توسعه" تمایل به گنجاندن در قوانین کشور داشت، جلوگیری نماید. با این وصف محکوم شدن چهار نماینده پیشین کرد در مجلس ترکیه به ۱۵ سال زندان به دلیل حمایت آن ها از تروریسم، نکته بسیار منفی ای بود که رابطه ترکیه و اتحادیه اروپا را رو به تیرگی برد. در نتیجه در ششم اکتبر همین سال گزارش





کشته شدن سینماگر و فعال سیاسی هلندی، تئو وان گوگ به دست یک تندرو اسلام‌گرا در دوم نوامبر ۲۰۰۴ در آمستردام به موجی از خشونت و حرکات ضد مهاجران مسلمان دامن زد که از آن جمله چندین بمب‌گذاری و توهین به مساجد را می‌توان نام برد. وان گوگ به شدت به موقعیت زن در اسلام حمله برده بود. این پرونده در واقع گویای باقی ماندن یک روح نابردار و ضد مهاجر در اروپا بود که از هر بهانه‌ای ولو یک حرکت انفرادی برای بیدار کردن نفرت‌های نژادی استفاده می‌کرد. در ابتدای سال یعنی در هفدهم فوریه ۲۰۰۴، مجلس هلند قانون اخراج ۲۶۰۰۰ پناهجوی خارجی که پیش از اول آوریل ۲۰۰۱ و آغاز قانون محدودیت مهاجرت به کشور وارد شده بودند و تقاضای پناهندگی شان رد شده بود، تصویب کرد. در نهم ژوئیه همین سال، کشور آلمان نیز قانونی را برای محدود کردن مهاجرت، انطباق دادن جریان مهاجرتی با نیازهای کشور و جلوگیری از ورود مهاجران "خطرناک" به تصویب رساند. دو روز پس از این قانون، در یازدهم ژوئیه، رفراندمی در ایرلند نیز حق بر خورده‌ای از ملیت ایرلندی را با اکثریت آرا (۷۹ درصد) برای خارجی‌ها سخت‌تر کرد. در بیست و ششم سپتامبر نیز ۵۷ درصد از سوییسی‌ها با افزایش امکان اهدای ملیت سوییسی به خارجی‌ها مخالفت کردند. البته نتایج این انتخابات نشان می‌داد که در بخش فرانسوی زبان این کشور موافقان اکثریت را دارند و در بخش آلمانی زبان مخالفان اهدای ملیت. در این میان شاید تنها حرکت مثبت تصویب حق رأی دادن در انتخابات شهرداری‌ها برای خارجی‌های غیر اروپایی در بلژیک بود که در نوزدهم فوریه به تصویب رسید. البته خروج راست و راست افراطی از حکومت آتریش که با انتخابات ریاست جمهوری بیست و پنجم آوریل انجام شد و سبب شد هاینس فیشر نماینده سوسیال دموکرات‌ها پس از ۱۸ سال بار دیگر این گرایش را به قدرت برساند، حرکتی نسبتاً مثبت را نشان می‌داد.

پرداخت یارانه‌های خود را به برخی از صادرکنندگان خویش در چارچوب معافیت‌های حق گمرکی متوقف نکرده بود، اروپا تصمیم گرفت حق گمرکی خود را به میزان پنج درصد بر برخی از محصولات آمریکایی افزایش دهد و این افزایش را در حد یک درصد در ماه تا سقف ۱۷ درصد تا ماه مارس ۲۰۰۵ (در صورت عدم واکنش آمریکا) بالا ببرد. سرانجام باید به محکوم شدن شرکت آمریکایی مایکروسافت به وسیله کمیسیون اروپا در ۲۴ مارس به پرداخت جریمه‌ای معادل ۴۹۷ میلیون دلار به دلیل سوء استفاده از موقعیت انحصاری در بازار اروپا اشاره کرد. البته نباید این نکته را نیز ناگفته گذاشت که بریتانیا در طول سال ۲۰۰۴، هم‌چون سال پیش، اولویت دادن خود به اتحادش با آمریکا در برابر اروپای قاره‌ای را نشان داد: تونی بلر نخستین رهبر دولت خارجی بود که پس از انتخاب مجدد بوش در یازدهم و دوازدهم نوامبر به این کشور سفر کرد. درباره بریتانیا لازم است که به موقعیت اقتصادی نه چندان رضایت بخش این کشور در سال ۲۰۰۴ نیز اشاره کنیم که خود را از جمله در گزارش گوردون براون وزیر امور مالی و اعلام حذف ۱۰۰ هزار فرصت شغلی در دستگاه دولتی بریتانیا تا سال ۲۰۰۸ و جابسه‌جایی ۱۶ هزار کارمند از لندن و هم‌چنین در گزارش "آینده بازنشستگی" به ریاست آدیر ترنر که پیشنهاد کرد سن بازنشستگی و پس‌انداز خصوصی در این زمینه افزایش یابد، نیز نشان داد.

به‌طور نسبی اقدامات تروریستی در اروپای سال ۲۰۰۴ محدود بودند. مهم‌ترین واقعه به بمب‌گذاری در قطارهای حومه شهر مادرید در یازدهم مارس مربوط می‌شد که انفجار ۱۰ بمب به طور هم‌زمان در سه قطار جنوب این شهر (با سرنشینان اغلب کارگر) به کشته شدن ۱۹۰ نفر و زخمی شدن ۱۹۰۰ نفر منجر گردید. مردم اروپا واکنش بسیار گسترده‌ای به این بمب‌گذاری که سازمان القاعده مسئولیت آن را پذیرفت نشان دادند و بیش از ۱۱ میلیون نفر به تظاهرات در خیابان‌های شهرهای اروپایی پرداختند. اما واکنش کودکانه دولت ازنار در نسبت دادن این سوءقصد به سازمان جدایی طلب باسک ای.تی.آ. سبب خشم شدیدی در افکار عمومی شد که تا اندازه‌ای بر نتیجه انتخابات مجلس که سه روز پس از بمب‌گذاری در چهاردهم مارس برگزار شد، تأثیر گذاشت. در این انتخابات حزب سوسیالیست به رهبری خوزه لوپس رودریگز زاپاترو با ۴۲/۶ درصد آرا به پیروزی رسید. زاپاترو پس از شروع به کار دولت خویش از شانزدهم آوریل همان‌گونه که قول داده بود نخستین تصمیم خود را خروج نیروهای اسپانیا از عراق اعلام کرد. در طول سال بار دیگر تمایل زاپاترو به چرخش گسترده در گرایش‌های محافظه‌کارانه در این کشور با ارایه پروژه‌ای برای قانونی اعلام کردن ازدواج‌های هم‌جنس به‌رغم مخالف شدید کلیسا و حزب مردمی (راست) در اول اکتبر مشخص شد. در سوم آوریل ۲۰۰۴ نیز با حمله پلیس اسپانیا به محل اختفای هفت اسلام‌گرای متهم به بمب‌گذاری در یازدهم مارس، این گروه پیش از دستگیر شدن دست به خودکشی زدند در نهایت باید به موجی از انفجار بمب‌های کوچک دست‌ساز در پمپ بنزین‌های مادرید در سوم دسامبر ۲۰۰۴ اشاره کرد که بار دیگر تروریسم پیوسته جدایی خواهان باسک را در اسپانیا به یادها آورد.

ایالات متحده

انقلاب محافظه کارانه

افزایش هزینه‌های امنیت داخلی به میزان ۹/۷ درصد و افزایش بودجه نظامی به میزان هفت درصد پیشنهاد می‌شد و گویای یک پس‌رفت واقعی اجتماعی بود.

در حالی که آمریکا در عراق جنگ و اشغال این کشور را ادامه می‌داد گزارش‌های متعدد (از جمله گزارش کمیسیون سنا در نهم ژوئیه) همگی نشان می‌دادند که دلایل ارایه شده برای شروع این جنگ که شمار قربانیان آمریکایی آن نیز به سرعتی فزاینده در حال افزایش است، همگی نادرست بوده‌اند. گزارش کمیسیون تحقیق و تفحص دربارهٔ حمله یازدهم سپتامبر در بیست و دوم ژوئیه بار دیگر بر کاستی‌های دستگاه‌های امنیتی آمریکا گذاشت و پیشنهاد داد که یک مرکز ملی مبارزه با تروریسم و یک سمت مدیر ملی اطلاعات مستقیماً زیر فرمان رییس‌جمهور تشکیل شود. کنار رفتن جرج بنت از ریاست سنا و تشکیل یک وزارتخانه، تمرکزدهندهٔ تمام نهاد‌های امنیتی آمریکا با عنوان وزارت امنیت داخلی که نخستین وزیر آن در کابینهٔ جدید بوش، تام ریچ در ابتدای دسامبر ۲۰۰۴ از این سمت استعفا داد، از جمله دستاوردهای این کمیسیون بود.

از بهار سال ۲۰۰۴، تقریباً تمام مسایل در آمریکا بر حول مبارزات انتخاباتی می‌گذشت. روشن‌فکران، اقلیت‌های قومی، سیاه‌پوستان، نیروهای ترقی‌خواه و... تلاش کردند دست به

سال ۲۰۰۴ برای ایالات متحده هم‌چون سال پیشین، سالی بود که همراه با جنگ و درگیری‌های بین‌المللی و بحران‌های اقتصادی داخلی، سالی همراه با تنش و مشکلات بی‌پایان، سالی که درست برخلاف نمونه اروپایی بیش از پیش نشان داد که الگوی سیاسی-اقتصادی و اجتماعی نه فقط برای جهان بلکه برای خود این کشور نیز ثمره‌ای جز بن‌بست‌های پیچیده و پرخطر نخواهد داشت و بالا رفتن بی‌رویهٔ سطح زندگی که شیوهٔ زندگی آمریکایی ده‌ها سال بر آن تکیه می‌زد هرچه بیش از پیش ذات غیرقابل کنترل و خطرناک خود را نشان می‌دهد.

جرج بوش در بیستم ژانویه در سخنرانی خود بار دیگر بر جنگ علیه تروریسم و تمدید قانون موسوم به "وطن پرستی" که محدودیت‌های بی‌شماری را برای شهروندان این کشور به وجود آورده است، تأکید کرد. او در عین حال سیاست اقتصادی خود را که رشد را بر پایهٔ کاهش مالیات‌ها و هزینه‌های دولتی موتور اقتصاد قرار می‌دهد، بهترین سیاست دانست. ۱۲ روز پس از این نطق، در دوم فوریه، بودجهٔ آمریکا به مبلغ ۲/۴ تریلیون دلار برای سال ۲۰۰۵ پیشنهاد شد. کسری بودجه در سال ۲۰۰۴، ۵۲۱ میلیارد دلار بود و پیشنهاد دولت کاهش این کسری به میزان یک سوم در سال ۲۰۰۵ از طریق کاهش هزینه‌های دولتی در زمینهٔ محیط‌زیست، کمک‌های اجتماعی، کشاورزی و حمل و نقل بود که همراه با





عکس: Brooks Kraft

بزرگ‌ترین بسیج نیروها در تاریخ این کشور بزنند تا مانع انتخاب جرج بوش برای بار دوم در انتخابات ریاست جمهوری در نوامبر گردند. اما در این کار با شکست روبه‌رو شدند و هر چند این انتخابات با مشارکت بی‌سابقه (از ۱۹۶۸) ۵۶ درصد از رأی دهندگان برگزار شد، بوش توانست با ۵۱ درصد آرا و ۲۸۶ رأی الکترال در برابر ۴۸ درصد و ۲۵۲ رأی الکترال رقیب خود جان کری را شکست دهد. در حالی که نامزد طرفداران محیط زیست رالف نادر نتوانست بیش از ۰/۳ درصد آرا را به دست بیاورد و هم چون انتخابات پیشین متهم به آن شد که عملاً به انتخاب جمهوری خواهان یاری رسانده است. انتخابات در مجالس آمریکا نیز موقعیت جمهوری خواهان را تثبیت و بهبود بخشید. در کنگره، شمار جمهوری خواهان از ۲۳۱ به ۲۲۷ نفر و شمار دموکرات‌ها از ۲۰۵ نفر به ۲۰۰ نفر رسید. در سنا تجدید یک سوم نمایندگان سبب ورود چهار نماینده جمهوری خواه جدید شد و تعداد آن‌ها را به ۵۵ نفر رساند، در حالی که دموکرات‌ها در رقم ۴۴ قرار گرفتند. ۲۸ پست فرماندار به جمهوری خواهان و ۲۱ پست فرماندار به دموکرات‌ها رسید، در عین حال ۱۶۲ فرماندوم در ۳۴ ایالت برگزار شد که از آن جمله در ۱۱ ایالت مرکزی آمریکا از دواج هم‌جنسان ممنوع اعلام شد.

انتخابات آمریکا گویای آن است که "انقلابی محافظه‌کارانه" در این کشور در کار است که به‌رغم تمام مشکلات اقتصادی و اجتماعی حاضر به دست برداشتن از سنت‌گرایی به‌ویژه بنیادگرایان دینی خود نیست. نفوذ قدرتمندانه کلیساهای آمریکایی بر این انتخابات قبل از هر چیز نشان می‌داد که این جامعه با مشکلی عمیق برای تعیین آینده خود روبه‌روست. آینده‌ای که اگر نتواند به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز راه را برای اصلاحات بگشاید بی‌شک تنش‌های بیرونی را به تنش‌های درونی و بین قومی خواهد کشاند. سیاه‌پوستان که به‌سرعت در حال تبدیل شدن به اکثریت در بسیاری از نقاط کشور هستند، در کنار سایر اقوام از جمله قابلیت بزرگ اسپانیایی تبارها، هر چه کمتر و کمتر حاضر به تداوم موقعیت زیر فشار و فقر زده خود هستند. مسئله خشونت به‌صورتی ریشه‌ای در جامعه آمریکا جای گرفته است. برای نمونه در سیزدهم سپتامبر ۲۰۰۴، به‌رغم آن‌که در فاصله سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۱، از ۲۱۱ افسر پلیس کشته شده در مأموریت، ۴۱ نفر به‌وسیله سلاح‌های نیمه اتوماتیک به قتل رسیده‌اند، قانونی که در سال ۱۹۹۴

فروش این سلاح‌ها را برای ۱۰ سال ممنوع کرده بود، تجدید نشد و این امر نشان داد که لابی قدرتمند فروشندگان سلاح و انجمن قدرتمند سلاح آمریکا هم‌چنان در این زمینه حرف اول را می‌زنند و قدرت آن‌ها روبه‌رشد است که این امر را می‌توان کاملاً با گفتمان امنیتی و پلیسی حاکم بر این کشور در سال‌های اخیر مربوط دانست.

در این حال وضعیت اقتصادی آمریکا در شرایط بسیار نامطلوبی قرار دارد که ضعف دلار که آمریکا خود در آن مؤثر است تا بتواند کسری بودجه خود را جبران کند نشانه‌ای از آن است. در چهارم دسامبر ۲۰۰۳، آمریکا ناچار شد سرانجام عوارض خود را بر واردات فولاد لغو کند، زیرا سازمان تجارت جهانی وضع این عوارض را محکوم کرده بود. به این ترتیب صنایع فولاد آمریکا بار دیگر در موقعیت شکننده قرار گرفتند. در هشتم سپتامبر نیز بار دیگر ایالات متحده به دلیل پرداخت یارانه به تولیدکنندگان پنبه خود به دنبال شکایت برزیل در سپتامبر ۲۰۰۲، محکوم شد. اعلام کاهش فرصت‌های جنرال موتورز در شاخه اروپایی آن که قبلاً به آن اشاره شد و هم‌چنین اعلام از میان رفتن هفت هزار فرصت شغلی در شرکت بزرگ هواپیما دلتا ایرلاینز در هفتم نوامبر، چند واقعه مهم دیگر بودند که ناپسامانی اقتصادی آمریکا را نشان می‌دهند و این در حالی بود که در چهارم اکتبر با اعلام کاهش مالیات‌ها در حد ۱۴۶ میلیارد دلار برای گروهی از خانوارهای آمریکایی، پیش‌بینی افزایش کسری بودجه در حد ۳۰ میلیارد دلار مطرح شده است.

بدین ترتیب، آمریکا با انقلاب محافظه‌کارانه خود، عملاً در چرخه و دوری باطل قرار گرفته است که از یک سو ناچار به تداوم سطح بیش از اندازه هزینه‌های شیوه زندگی شهروندان خود است که باید از محل کسری بودجه تأمین شود و از طرف دیگر برای کاهش این کسری بودجه، چاره‌ای جز آن ندارد که دست به استقراض خارجی بزند و هزینه‌های اجتماعی را به سود هزینه‌های نظامی و پلیسی کاهش دهد و موقعیت خود را چه در داخل مرزها و چه در جهان بحرانی‌تر کرده و به دلیل وابستگی شدید جهان به موقعیت آمریکا، موقعیت جهانی را نیز در معرض بزرگ‌ترین خطرات از جمله تروریسم بین‌المللی و بحران‌های مالی بین‌المللی قرار دهد. برای خروج از این وضعیت نیز چشم‌اندازی جز حداقل تغییر در حاکمیت جمهوری خواه این کشور دیده نمی‌شود.

آمریکای لاتین

وداع با شیاطین



در سی و یکم اکتبر همین سال احزاب میانه‌روی چپ در انتخابات شهرداری‌ها در شیلی پیروز شدند. در همین تاریخ نیز در اروگوئه تبارها واسکز نامزد ائتلاف احزاب چپ در انتخابات ریاست جمهوری این کشور به پیروزی رسید. سرانجام باید به پیروزی سان‌دینیست‌ها در انتخابات شهرداری‌های نیکاراگوئه اشاره کرد که در هفتم نوامبر این سال انجام گرفت. بدین ترتیب سان‌دینیست‌ها نخستین بار پس از خروج خود از قدرت از ۱۹۹۰، کنترل ۹۲ شهر از مجموع ۱۵۲ شهر کشور را به دست گرفتند. در عین حال آمریکای لاتین چندین پیروزی راست را نیز شاهد بود: در بیست و هشتم دسامبر ۲۰۰۳، در انتخابات ریاست جمهوری گواتمالا، اسکار برگر نامزد اتحاد بزرگ ملی (راست)، در مقابل آلوارو کولوم نامزد اتحاد ملی امید (میانه‌روان راست) به پیروزی رسید؛ در بیست و یکم مارس در انتخابات ریاست جمهوری السالدور، تونی ساکا نامزد حزب محافظه‌کار اتحاد جمهوری خواهان ملی گرا، رقیب چپ‌گرای خود شلیک هندل را شکست داد و در شانزدهم ماه مه ۲۰۰۴، در انتخابات ریاست جمهوری دومینیکن، لیونل فرناندز نامزد لیبرال رقیب خود رییس‌جمهور قبلی هیولیئو میخیا از حزب انقلاب دومینیکن را از میدان بیرون راند. در مجموع این انتخابات و جابه‌جایی‌های قدرت گویای بالا رفتن ظرفیت دموکراتیک قاره بود.

یکی از حوادث مهم سال ۲۰۰۴ نیز بحران هائیتی بود که عملاً از ماه ژانویه یعنی از زمانی آغاز شد که در جریان جشن‌های دوستمین سالگرد استقلال هائیتی اپوزیسیون حاضر به شرکت در آن‌ها نشد و تظاهراتی برپا کرد که به شدت سرکوب شد. از دوازدهم ژانویه به پایان رسیدن دوره نمایندگی مجلس و عدم برگزاری انتخابات به وسیله ژان باپتست آریستید، گرایش‌های دیکتاتوری از کشور در مارس همین سال ادامه یافت. موقعیت در این کشور به حدی بحرانی شد که شورای امنیت در قطعنامه ۱۵۴۲ به تاریخ ۳۰ آوریل، استقرار نیروی نظامی حافظ صلح در آن‌جا را به تصویب رساند. در تابستان همین سال یعنی در نوزدهم و بیستم سپتامبر یک طوفان بزرگ حاره‌ای نیز به مشکلات دیگر هائیتی اضافه شد و بیش از ۱۲۰۰ نفر را به کشتن داد. این فاجعه طبیعی دومین فاجعه سال پس از سیل مرگباری بود که در بیست و سوم تابست و پنجم ماه مه این کشور و جمهوری دومینیکن را فرا گرفته و بیش از ۲۰۰۰ کشته و ناپدید شده بر جای گذاشته بود.

در پنجم نوامبر ۲۰۰۴، ژنرال خوان امیلیو شیره اسپینوزا (فرمانده کل ارتش شیلی)، رسماً جنایات این ارتش را در دوره دیکتاتوری آگوستو پینوشه (۱۹۷۳-۱۹۹۰) به رسمیت شناخت. در تابستان همین سال یعنی در بیست و ششم اوت، دیوان عالی قضایی شیلی، مصونیت پارلمانی پینوشه را در پی رأی دادگاه سانتیاگو در بیست و هشتم مه به دلیل مسئولیت دیکتاتور پیشین در عملیات کوندور لغو کرده بود. عملیات کوندور عملیاتی بود که چندین دیکتاتور نظامی آمریکای لاتین در دهه ۱۹۷۰ برای از میان برداشتن مخالفان سیاسی خود به راه انداختند و چندین هزار نفر قربانی رازندانی، شکنجه و اعدام کردند. چهار ماه پیش از این تاریخ نیز در بیست و چهارم مارس، رییس‌جمهور آرژانتین، نستور کیرشتر، گشایش موزه یادبود بوینس آیرس را اعلام کرد. این موزه در محل مدرسه عالی سابق مهندسی مکانیک دریایی گشوده می‌شد که در دوره دیکتاتوری نظامی (۱۹۷۶-۱۹۸۳)، محل اصلی شکنجه مخالفان بود. این موزه یادبودی خواهد بود بر بیش از ۳۰ هزار قربانیان ترور سیاه نظامی.

آمریکای لاتین با قدم‌هایی کوتاه اما مطمئن تلاش می‌کند از شیاطینی که در طول بیش از دو دهه آن را به سرایشی دیکتاتوری و خشونت کشیدند و پی‌آمدهای گسترده و تخریب‌کننده‌ای بر اقتصاد آن بر جای گذاشتند، فاصله بگیرد. گرایش‌های دیکتاتوری در این قاره که زیر هدایت مستقیم و به اصرار ایالات متحده و با الهام گرفتن از نظریه پردازان اقتصادی لیبرال و سپس نولیبرال به انجام رسیدند، سرانجام ناتوانی کامل خود را در حوزه‌ای که بیش از هر کجا دعوی آن را داشتند یعنی در حوزه اقتصادی نشان دادند.

در طول سال ۲۰۰۴، بسیاری از انتخابات در این قاره، گرایش به سمت تقویت نهادهای دموکراتیک را نشان داد: برخی از این انتخابات با پیروزی احزاب چپ همراه بود برای نمونه در سوم ماه مه ۲۰۰۴ در انتخابات ریاست جمهوری پاناما، مارتین نوریخوس، رقیب راست گرایش گیلیرمواندارا را شکست داد؛ در پانزدهم اوت هوگو شاووز رییس‌جمهور ونزوئلا توانست در رفراندوم در برابر مخالفان راست خود که از حمایت ایالات متحده برخوردار بودند، پیروز شود. در سوم و سیزدهم اکتبر حزب کارگران که از رییس‌جمهور برزیل لولاداسیلوا تبعیت می‌کند، در انتخابات شهرداری‌های برزیل به پیروزی رسید و کنترل ۱۱ شهر از مجموع ۴۳ شهر بالای ۲۰۰ هزار نفر را به دست گرفت؛

دور دور
۴۶

سال ۲۰۰۴ را باید پیش از هر چیز سال تداوم بحران‌هایی دانست که در سال پیش از آن با حمله آمریکا به عراق و نظامی شدن هر چه بیشتر جهان آغاز شده بودند. تجدید انتخاب جرج بوش در آمریکا در این سال چشم‌انداز تغییر در اوضاع و حرکت جهان به سوی آرامش و تنش‌زدایی را تا اندازه زیادی مخدوش کرد. با این وجود نمی‌توان منکر آن شد که در بسیاری از نقاط جهان دموکراسی با گام‌های بسیار کند اما مطمئن در حال بیرون راندن یکی پس از دیگری رژیم‌های دیکتاتوری و استبدادی حاکم در جهان سوم است. این چشم‌انداز می‌تواند در سال‌های آینده تأثیر قابل توجهی بر روند کنونی وقایع باقی بگذارد و شاید آن را تعدیل نماید.

* این مقاله عمدتاً با استفاده از تقویم وقایع بین‌المللی تدوین شده در مرکز ملی اسناد فرانسه تهیه شده است.